

همه او بریان ساخته می خوردند تا باین شک و تغیر و فایده معده و بسیار خوش مزه و مادی او بسیار شیرین
متغیر کرد و در پال بندخته او را در باران میگردید و بعد از آن میزدند و بر او در می خوردند بسیار خوش مزه
و در فیه صفا و طبع و معوی صفا و نیز خوش مزه ما را آن رسیده او در ترش لبو تر مسازند و کجاری زنند و
عزیز زیاده می شود و بعضی مردم بعد از تر شدن در لیمو او را تر مسازند و بکنند نان حواء و حنظل و انشا فیه بخورند
بیماری زنند و در غنویت معده و نفخ بعد از می شود و با جلد تر است مختلفه استعمال می نمایند و حنظل بعد از
بیم و ام سائیده معوض کنند و ای در حبس می کشند از این می باشد و گویند سه ساله او تر باق است
بیم می رساند اگر نیم خفت او را با دو انگشت از رخ بر کشند و بر شاخ از او زوم کوفته روغن کاه و یا
عسل از او زنند تا ده ماهه طعم دیگر کون می شود و در کس سال است و دیگر زنند و از او کوبیده و در آن
و صبح و شب و در حال عقاب و در دو صفا و می از آن را و افق کوبیده و در فیه و معوی صفا و است
و فایده بسیار است و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
مکدر زنند تا که آن ترش شده او را بعد از آن صفا بخورند و ماقده یا نبات شیرین ساخته بخورند و در غنویت
دل و معده و در فیه و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
نزد آن کوفته و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
کاه و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
مقام جانند بسیار و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
مکدر زنند و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
لیکن اول در غنویت و نفخ و مزه بعد از آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
و انسانی که در فیه و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
لیکن نزد او را هم ترش می خورند و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
و لیکن طبیعت و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
دل و صفات بعد از آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
از آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
ان معجز حکیم علوی خان موصوف می نویسند که اگر مکرر جگر خوردند و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده
یکی از بزرگان کان هندوستان علاج صفت جگر و استخوان خوردن بود و در آن رسیده و در آن رسیده و در آن رسیده

ملکی او را حاصل کرده بود بزرگ مذکور بعد از دو سال یا سه سال در استعمال این شبه کثرت بخود رسانه
تلبیه مضطرب نشد بود که مرض مذکور بخش خود و ضد حای و دیگر هم چنین می شد که خود و حکم می معذور
در شرح خودات خالونی نویسد که هرگاه در بند و میان کشند از صورت این شبه کثرت کشیده و در
دما نه که معوی کرده بودند و بعد از این در ارجحی کرده استعمال کردم بسیار فایده یافتیم حتی که در حی دق که
بمن است کرده بود استعمال نمودیم حتی که بزرگ را بزرگ کردید حکم می معذور در نظر این مقدار درست می نماید
زیرا که حتی در هرگاه عارض گشت بس فرجه علاج که فسادات اند اصلاح حراج کرده است تجاری فایده
بزرگ که علاج اری می نیم نموده بود و دما نه مخصوص نه مرض مذکور باشد اگر گفته بود که وجود سبب
و علت سبب وجود حصول این سبب است و عدم این سبب عدم این حورب هرگاه که علت وجود و بقا در این باشد
این حکم است و در صورتیکه دما نه این حکم گشت زیرا که از عدم بخار عدم حکم لازم می آید باقیمانده
آنکه گفته بود که این شبه که در اثر است تا آنکه معذور کرده شود و حاجی حکما و هندو هم در هر کار که عبارات از طلا
گشته است تفرس میکنند و ریا نه بودن ارجحی و حق نیست هر کار که در کم و در کم این سبب معقوبت معده
و قوی می نماید پس چون حوائج حاصل بیداری شود و مرض بی عیب گشت و طبعیت هم قوی گشت در اول حرات
عزیمه باذن خالق معز ما بد و غنی بر عالم نمی گشت که در غنیمت خالی از تکلیف نیست ما آنکه گفته بود که الحاقه
نفع میکند لیکن ظاهر عبارت در این نیست بلکه در یک بر تو جیبین افرس پس بزرگ است که گفته شود
برادر از مدق شرف بزرگ است از کلام حکم مذکور هم و بعضی ها و اربع است پس در بابت
می بود یا آنکه گفته می شود که مراد از حی دق حکم که ما به بدق باشد زیرا که هرگاه حتی طول کشد سبب
ملاطبت و منزلت فریض یک نوع است بدق هم فرس از هم دیده که یکی از مردم بر این است
صفت و آنچه کرده است و طول را کشیده بود و اطباء که معالج او بودند حور زن این شبه بخود می فرمود
در این بیماری استعمال نموده اگر چه حاصل فرات از این شده بود بزرگ کرد بود و مدق محفوظ است
از این حور و توجه صفت از این سبب ما و پس قوی اند محمد تا هم فرشته می نویسند که دریم
می گفتم آنکه از بزرگ این شبه برشته ذلول رسیده و ما آنکه حکما و حاجی می نمودند اثری از آن
نرسیدند و در آن فرارید یک فریض داد و گفتن آنچه دل نخواستند بخور و در اول نیم این شبه
صدم دهم دقت نام یعنی دقت خشن بخور و روز دیگر بزرگین کند و پس در سوم و چهارم و پنجم بخور و در
صدم و در دهم و در یازدهم بخور و روز بعد از آن که ریا در ادب و طعام اصناف بخور حاصل و در پانزدهم
آنکه از متوفیاتی از آن مرض یافت و فرشته و بر او نیزین در رسیده و این شبه که برشته در پانزدهم

در نشسته باشد که در دوات یا براف کرده باشد و در بزم گرم بدون کمر کرده خوردن باعث اخراج فرج است و خوردن
از دست ملام مانند و چند قطره اول میگذرد بعد از آن از این میگذرد و خوردن از کار و برده اگر چه معتدل باشد
است یکن از این است و حرم اقباطی بود و باعث سنج و نقل و در دست سنج العالی شود و فرج را میخورد و به سنج ستره
برای انداختن و در ستره سافت و در فنیهای بخار و سنجی سموده همراه مان و سنجی می خوردند و حکم فاسم نوشته نمیکند از این
حادث از این که ستره سافت از از باره باره مانک مانوده بخورد و این روش اگر چه خطر داری از آنکه از رزق احتیاط
می نمود ستره است لیکن در ستره از ستره سنج عثمان و عدم اقباطی طب است و ستره سنجی ستره سنجی ستره
نوی لغز در فرج او را در پی باید و فعلی آن اگر ستره سنجی نوشته اند بر این ستره ستره ستره ستره ستره است
از آنکه اقبال سنجی است و هم چنین حکم از مایه این از آنکه از رزق احتیاط می نمود و ستره ستره ستره ستره
ماید و ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
و ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
در صبح گرم و ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
او از رزق و در ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
حکم مطلق نیست بلکه باید دید که اگر ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
برود و خوردن آن بر مضمون ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
و اقبال آن نویسد باید کرد و در صورت که ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
یا به ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
اگر با رعایت فرج استعمال کرده شود حکم ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
که صاحب آن از رزق مانده و ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
و در استعمال میکنند ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
در در دست قنون در نور است از آنکه در دست ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
عطریت زیاده و ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
اقتباسی ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
او را در رزق زیاده و ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
و ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
و نویسد در رزق زیاده و ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کاف فارسی بای تختانی مجهول و کرمای همند و سکون بای تختانی بانی قیاس از عصفور است
بوسش لطیف کترین در و خشک و درخ شاد و صرا و بلیغ است و نزد اتم گرم است و نقوی ماه و
معه در سطح الا بخار و مولود چون حال و لایق پیران و فرجه بارده و افراس مادده پندجو
بکر ناله و دفاعی بون و سکون و دل همند و بلیغ و قیاس بای قیاس و سکون و اعدا
همند و درخشش و بولالی و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
در درجه و سقط و درخ شاد و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
اطب و بلیغ و درخ شاد و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
مراج بخار رسیده و مولود چون است و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
افزاد چون است و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
بکر ناله و دفاعی بون و سکون و دل همند و بلیغ و قیاس بای قیاس و سکون و اعدا
بود و کیده و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
درخ شاد و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
اسم کینه است و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
و صحن اتم بود و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
سرفه و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
و نقوی معده و قیاس و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
ای همند و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
جم و ای همند و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
و کرمای معده و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
جزای این را و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
کولت باه و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
فارسی و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
خاد و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
برودت مزاج و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما
اتم و بلیغ و بلیغ و در کما طویل و سخت و دران بود یا بسیار و بلیغ و در کما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تتمها السعال کرده شود مردم هندوستان گفته اند اگر بمواد غذا قیاسا و لیکن در تنه او را قیاسا را
تر کشیده انوک نمیند و بخورند باعث از دوا لذت و علوم طغوز ترشیه ان بونذان و صخره و سان
در کاه این میوه قسم اول با رب است و این اصلاح ملاده نارنگی و کولکه ترش و زردان اینها
را بداند از حد اعتدال میسازد و اگر بعضی قطعه ساخته بر وزن شند در لذت سفر از دقام تمام از
حان است مخصوص اگر نزدی بیدمش و طذرات بسیارند و غمگ تر که و سر فیهاده و اصلاح
تند و نفرا عصاب و قنی را اذیق و کم کن و نوست حشک کرده او را بکند و شفا ما بهر اوده
دیگر برای صاف بخورن است و او را از کمال خاص معینه یافته اند در این در قطع خورد
و نوره قوی از و در بعضی صنف سنگیاده دیگر سبب مهله و ضای خون و پنج کاف حار است
و ضای یا تو الف و رانی بمل و های مشهور است و مخصوص بمل و ستان و دود خا در
حوض و آرد سه کولکه است مانند سورتجان و بهای بختاک و نازک بار و در خام او کسه
یوسش سبز یا زرد است و رسیده او بخت و حشک کرده بسیار بخت و در نواصل سبب
قوت مام و غلظت می بسیار استعمال موده که سبب او کرد و کران و در دفع و صرا و خون
و سورتس اعضا و قالین و شکم و دود لینی و صبی و در زنده سار مام و دقام او سوره فاسد بسیار
لندی می شود و نو کرده او را این می خوردند و عوب بعضی طماح لیکن در نقل و بعضی شکم افزونی
شود و سوران نفی سبب مهله و سکون و دود و پنج ازای مهله و سکون نون سح است اگر نوزان
لهورت کشف که از د و رسد اهار از د و بخند می خوردند سوره او کولت و اگر نری کولت حرکت
و کدر و بی طوام و ف و بلغم و نو کسر و پنج نماید و کتب از و نو کله کند و بعضی در سبب
از نایب ان و صنف المله فر موده از است و دم کوزند برای اصلاح او رسد و زمان بسیار
مستعمل است بخت قوی و در شکم نیز معده ترشیده اند و صغر انفرادی عتباتی خونی را در خود
و بعضی در دفع سبب ترش و نازه است و فقر و خجسته و بعضی ان بعدند ماره باره بخورن عین
ان اول از آب تا خرب بکوزند از ان آب زاده در نمایند تا حراقت و در آب متذبح بشود
و اگر کم راه کس را نیاید آنکه ترش جوش و دیند تر خرافت از می شود و او را کوه و باره
رفته مالا بش کل یا نوره مانده در میان تنو را تا کسیر بکوزند بعد از ان بر دوده پوست او
را در و نیم تنه یا کولت سبز نه اند و سیغاید شود و عرض بدون اعمال تر کوره حقیق او
باعث لذت و فقر ترش کلو و اگر خورند او را در تخون داخل نمایند باید بدون بخند او را لذت

دو دکنند و خیزد و زبک زدن یاد رسد چنانکه کوفه سینه و از نعل صاحبین نمایند و
یک قسم وی از نعل دوزخ و از نعل برقی و قسم موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
و سراج اوقی بود سینه بکسرین ممله و بای جھول و صفای نون و بای موصوفه و عوقن
یا هم نیز اندیشیم سینه بکسرین ممله و بای جھول و صفای نون و بای موصوفه و عوقن
عوقن م شود تا آنکه باینها رسد و از آنی که جھول و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
از نعل مایل سفیدی و جھولهای او مثل سینه و از دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
به پیلای او بود تا آنکه بکسرین ممله و بای جھول و صفای نون و بای موصوفه و عوقن
معدله فوخته اند و موی معدله و در نعل موصوفه و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
داین خلاف ممله است در نعل موصوفه و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
که از نعل ممله است به نعل موصوفه و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
از نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
در یافت می شود و الله اعلم بالصواب سینه بکسرین ممله و بای جھول و صفای نون و بای موصوفه و عوقن
ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
طعام و نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
از نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
و زخم نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
موصوفه و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
و بای فارسی موصوفه و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
سینه بکسرین ممله و بای جھول و صفای نون و بای موصوفه و عوقن
نون و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
و کل او را در نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ
او را نعل ممله و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ و موم بر دوزخ

[illegible]

[illegible]

و بعضی آن و برکش مینمود و نوبت در درو بر کلالان اواز ترک سنگین و بعضی و فقیر و ادلس و سیر و مالیک
میوه و میوه نوری خوش رنگی است و افتاده از دلبهار محقه در است میوه و در این فصل و در صورت او گرد و نارنجی
سنگ و در این فصل و در میان ترنید کی میرساند و صلیح خوردن او همراه یک وجود کند و در این فصل کاف
دخای لون و او همچون و لدم و الف و در افعال صلیح از سنگین و در درگاه او بگردانده و چون ترشی درین
زیاده در شش صغیر و قدرت کرد و در است زیاده کید و ای کم کاف میهن و در این فصل کاف و در این فصل
دال پهل و سکون و او در سر ای پهل و سکون مای بخانی ترند و طای لعل شاه بلبل و در درگاه او بگردانده و در این فصل
مار سبزی است که بهاره میدادند و نان خوش است و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
نوط و نارنجی کم و نارنجی و باد ایک تر و مسک و نارنجی او که یزد و در این فصل و در این فصل و در این فصل
و صلیح معده و گویند چون او را اجاز کنند چاره را خست و در و بر سنگ مای نماید کید و الف کم کاف و سکون
مای دخای لون و دال پهل و الف معده و گویند ساره و در و برکش مای که کید و در و در کلالان
و میوه قدرت و در بر تر و کلالان و اگر ترش است و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
سبزی تر و ای مایل فعد و کردی و مسک و شش و شش و شش و در این فصل و در این فصل و در این فصل
نارنجی و در سبزی و بهاره او سبزی و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
شاه از یک و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
برای نفیست به و شش لون بسیار فعد و مای و دخای دل و نارنجی حقیق و در این فصل و در این فصل و در این فصل
خویش ترش است که فتاح است لیکن در حال معده و حرارت افزو و یک مای در کاف و دخای مای
سکون ای پهل و سکون و سکون مای بخانی ترند و طای لعل شاه بلبل و در درگاه او بگردانده و در این فصل
نارنجی و در سبزی و بهاره او سبزی و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
افراط و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
آزیم و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
از نارنجی بسیار ترش و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
خورد و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
دخای لون و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
است بهای بسیار و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل
و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل و در این فصل

سودا اتم و متوی حیره و در این سنگینه و عمارت و عاده اخوت و پدر و سر دالت و خشک کاج
کاف فارسی و آلف و جم و سکون ای جمله عظیم یقین و معتدل در روی درونی و ششبی طعام و نافع
سنگ و طایع کسبت و دور سر و شکست و ف و دایم و ماد و مغرب کمر و کوبند و از غریبات اتم است محبت
خفیان چون اورا در بنور بران متوره بوبت نازک از احد کرده و خسته سر و ن اندازند و بر کمال خود
بزرگمان مگرداند و هیچ نداری بند شک و کلاکت با کینه خوردن نهان با بختد سفید سائده و نمخته بنوا دل مانند
و نیز اورا گرفته همراه کلاکت و بند کج خوردن عجب صفای و نفیست دل خوب است و م نهی از عرف اورا
کینه بخورند و دیگر خوردن در کتب نوبانی نه خوردن است کور هم کاف غار و سکون و اد و تلخ لایم و سکون ای
معمله سوه بسیار شور و زنی از از غریب شور زاده و برابر با محرمی که از از غریبی گویند و در کتب می شود
و در اول سکون سبز و چون اورا شکافند مثل آب با سر و ن از غریب در جفت و کلاکت برکتی مستطیل و نوبت در جفت
سفید رنگ و سبز و از غریب و نوبت است سیرین و بر خشک و کران و درخ و مایل و بنور و ف و دایم
و از از برکت مایلند اول با کینه بعد از آن نوبت بر و باید و بقول محاسب الخلقات شش برکتی دو
مسدود بر دهم طلا کنند از شش از این کند و بر خایه طلا نمایند تحلیل کنند و مگر اورا سرد و خشک گویند
از دایم کرم و در اتم کرد و در است صو از این کتب دیدن باخ بنور و مایل و فام اورا و اتم واحد
د طریق نان خورشید بر می نه رسال در شند ما چون بود سر کمال می در خورند بنوع کلی مسدود و اطمینان
بند باقی نوشته اند و نبطی اتم است و نوبت در وقت اورا ای از غریبی بسیار عقید نوشته اند
و نیز از نوبت او بر از غریب و کمال آن نند بنوع کلی نباید و است با نوبی آن خوردن و در کتب
اند و از از کوه که است نازند و بنیاب است و مایل است که تر از نمته بخورند و در آن سرد و سرد و
حررت سراج دور نماید و مگر او انیام جرافت کند و صورت و و طکر کردن او نافع اندکی بنویسم و
گویند اگر اورا در اسم بخورند بطوریکه که رسا و بریزد که در جوف او می باشد سر و ن نزد دایم و خط
محبت چشم و غزل احد است و نیز طبع اضم و حیرت گویند کجری و نفع کاف و سکون هم فارسی
و کسر ای بسیار و سکون بای و خنای رسیده سوه تبار است که از غریب در از اطمینان بخورند از اتم
یا مالک است که کز روی و دایم و نفع و نفع طعام و فطیخ اخلاط و نیز در اتم کرم است
و نیز اورا و حصه عوده است که کندی کند و در روغن و سر و ن آن بران کردی یک اردن
نی خورند بسیار لذیذ می شود و در افعال قوی مسر و نازه به درانی خود نند و چون کسبت بسیار است
و به نند مایعیت او وید استن دوست و در کثر لغویانی بنیدی مایم و متوی سوده و نفع

[illegible]

[illegible]

